

بقریب ذکر و جوب جنت یا بتقریب دیگر که در آن مقام پیدا شده باشد و الله اعلم من اوجب الله لکم جنت که است
و کسیکه بر و الله تعالی هر دو کریمه او را در بعضی نسخ بکریمتیه واجب گردود برای او بشت و در بعضی نسخ اوجب الله لکم است
واجب گرداند خدای تعالی برای وی بهشت را قبل گفته شد و پسیده شد از آن حضرت یا رسول الله ما کریمتیه چه چیزند
و کریمتیه وی قال عیناه فرمود هر دو چشم او در قاموس گفته کریمتیه قومی تو و هر جابر شریف مثل گوش دوست و الکریمتیه

العینان رواه فی شرح استه ۰۹ و عن جابر بن سمره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لان یؤدب الرجل
ولد خیر له من ان یتصدق بصلع هر آینه ادب کردن مرفزند خود را بهتر است مرد را از تصدق کردن وی به پیمان او غسل
رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و ناصح الراوی لیس عند اصحاب الحدیث بالقومی روایت کرد این حدیث را از نزد
و گفت این حدیث غریب است و گفت ناصح که یکی از راویان این حدیث است نیست نزد محدثان قومی و حفظ ضعیف

که اعتماد بر وی توان کرد و وثوق نمود پس این حدیث ضعیف باشد ۱۰ و عن ایوب بن موسی عن ابيه عن جده ان رسول الله

صلی الله علیه و آله و سلم قال نخل والد ولد من نخل افضل من ایوب بن موسی بن اشدق بن عمر بن سعید بن العاص بن امیه
قریشی یکی از فقهاست روایت میکند از عطاء و کحول و روایت میکند از وی شعبه روایت کرد از پدر از جد که گفت آنحضرت
عطا نکرد هیچ پدری فرزند خود را هیچ عطا کردن بهتر از ادب نیک که آن بهترین عطا پاست نخل نغم عطیه دادن مصدر نخل معنی ا
رواه الترمذی و البیهقی فی شعیب الایمان قال الترمذی و گفت ترمذی هذا عندی حدیث مرسل این حدیث نزد من مرسل است

و بیان این در شرح کرده شده است ۱۱ و عن عوف بن مالک الاشمعی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انما
امرأة سفهارة الخدین من زنی که سیاه و تنغیر شده است رنگ رخساره وی از جهت وجود مشقت و رنج و ترک از نیت و عدم
ترغ و تنعم در تربیت اولاد بعد از وفات زوج و سفه لضم سین مملو و سکون فاسیاهی که بسرخ زندی فرماید من و این زن بمان
صفت مقارن یکدیگریم که تا من یوم لقمیت هم چون این دو انگشت روز قیامت و اومی بزیدین زریع الی الوسطی و سبابة و
اشارت کرد بزیدین زریع لضم زای که یکی از راویان این حدیث است از برای بیان پلانتین بسوی انگشت میانه و سیاه خود

امرأة آست من زوجهایان امرأة سفهارة الخدین است یعنی زنی است بیوه که جدا شده است از شوهر خود بوقتش و ایم بفتح هجره
و کس یا مرشد و زن بیوه ذات منصب و جمال خداوند جاه و جمال ازینجا معلوم شد که سیاهی رنگ رخساره وی خلقی نیست
بلکه سبب رنج و مشقت که در پرورش اولاد می بیند چنانکه فرمود است لقمیت لقمیت لقمیت لقمیت و نبد کرده است نفس خود را

بر تیمان خود و شوهر دیگر نگرد و مشغول شده بهمد و تربیت اطفال حتی بانوا او ماتوا تا آنکه جدا شدند آن اطفال از آن
زن بلوغ مستقل و شید شدن بقوت و عقل و رشد در کار و بار خود چه فرزند تا کلان شده است متصل و ملحق است با او
و پدر خود چون کلان شد جدا شد یا مردند و طفلی ازینجا معلوم شود که اگر زنان بیوه شوهر دیگر نگینند و کینند و صلح دورند
در زینت ترک دهند و پرورش تیمان مشغول باشند فضلی عظیم دارد و رواه ابو داود و ۱۳ و عن ابن عباس

و عن ابن عباس

رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من كانت له اثمی کسیکے باشند مرا اور اذخری ظلم یا دیو بپس دفن نکند
ان دختر از زنده چنانکہ در جاہلیت بخت عار و فخر میکردند ولم یمنہا ولم یؤثر ولدہ علیہا و انا نت نکند اور او پیش از
نکند و برگزیند فرزند خود را بروی یعنی الذکور را وی تفسیر ولد کرد و بپسران و چون ولد پسر و دختر هر دو اطلاق می کنند
و مراد اینجا پسر است تفسیر و تخصیص کرد آن را پسر ادخلہ اللہ الجنة در آرد او را خدای تعالی بہشت را ظاہر عبارت
آن بود کہ بجای ولده ابنہ ولیکن در ذکر لفظ اثمی تخمیر اوست و در ولده تعظیم گوید فرزند نزد ایشان همان پسر است و دختر

داخل فرزند ان نیست رواہ ابوداؤد ۱۳۰۰ و عن انس عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال من اغتیب عنده
اخوة المسلم کسیکے غیبت کردہ شود نزد وی برادر مسلمان و ہو یقدر علی نصرہ حال آنکہ آن کس قادر است بر یاری دادن آن
برادر بدفع غیبت و عار از وی و منع غیبت گرازان فنصرہ پس یاری داد و منع کرد فنصرہ اللہ فی الدنیا و الآخرة یاری دہ
او را خدای تعالی و اعانت کند در دنیا و آخرت فان لم یصبر و ہو یقدر علی نصرہ پس اگر یاری ندهد او را وی قادر است
بر یاری دادن وی او کہ اللہ فی الدنیا و الآخرة در یابد او را اللہ تعالی و مواخذہ و انتقام کشد از وی بسبب یاری او
برادر مسلمان را در دنیا و آخرت اما اگر قدرت بر منع نداشته باشد معذور است پس ظلم اگر کہ است بکند و اگر آنہم نتوانند
بدل انکار کردن لازم است رواہ فی شرح السنۃ ۱۳۰۰ و عن اسمائیت یزید صحابہ انصار یہ جلیلہ از ذوات عقل و دین

قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من ذبح عن لحم اخیہ بالنعیۃ کسیکے ذبح کند و بازدارد از گوشت برادر خود غایبانہ
گوشت برادر یعنی خوردن آن کنایت است از غیبت و در قرآن مجید دشنام غیبت و انکار سفید ماید احب احدکم ان
یاکل لحم اخیہ میتا آیا دوست میدارد یکی از شما خوردن گوشت برادر خود را مردہ تشبہہ کہ غیبت کردن را بخوردن گوشت
میتاب چون عرض اومی برد و آبروی او سیریزد و گویادات او را ہلاک می کند و گوشت او را می خورد و برای مباح
فرمود گوشت برادر مردہ و برین نکتہ یہ غیبت بمعنی غیبت است بفتح غین یعنی غایبانہ و لغیبت متعلق است بذبح
و احتمال دارد کہ بالنعیۃ متعلق بلحم خیمہ باشد بقدر اکل لحم خیمہ و غیبت بمعنی غیبت بکسر غین یعنی بازدارد از خوردن
گوشت برادر کہ آن خوردن گوشت بسبب غیبت است و مال مرد و معنی یکی است کہ منع کردن و بازداشتن مردم است از
از غیبت یکدیگر یعنی ہر کہ بازدارد مردم را از غیبت کان حقالی اللہ ان حقیقۃ من النار باشد ثابت و واجب بر خدا از رو
تفضل آزاد کردن آنکس را از آتش دوزخ رواہ البیہقی فی شعب الایمان ۱۰۱۵ و عن ابی الدرداء قال سمعت

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقول ما من مسلم یرد عن عرض اخیہ غیبت بہج مسلمانانی کہ رد کند و بازدارد عیب
و منقصت را از آبروی برادر خود یعنی منع کند از غیبت الاکان حقالی اللہ ان یرد عنہ نار جہنم یوم القیمۃ مگر آنکہ
ثابت گردد و خرد کہ رد کند و بازدارد از وی آتش دوزخ را روز قیامت ثم تلاذہ الا یہ پسر خواند انحضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از برای استشہاد بر قول و سے کان حقالی اللہ ان یرد عنہ نار جہنم این است را و کان حقا

علینا نصر المؤمنین و هست نامت و واجب بر مایاری داون مؤمنان را رواه فی شرح استه ۱۶۰ و عن عمار
 ان انسبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال من امر مسلم یخذل امر مسلم فیت بیح مردی مسلمان کہ مخذل دل گرداند یعنی
 یاری ندهد مرد مسلمان را و منع کند از طبیعت وی فی موضع یتھک فیہ حرمتہ در جای کہ گرفتہ شود و برودہ شود در جایش
 حرمت او و مبالغہ کردہ شود در کشتام وی و دریدہ شود بر او عزت و استیغص فیہ من عرضہ و کم کردہ خود
 در ان جا بجاہ چسبندی از آبروی و سے الاخذ لہ اللہ مگر آنکہ مخذل گرداند آن کس را اللہ تعالیٰ فی موطن بحیب فیہ
 نصرتہ در جا بجاہی کہ دوست میدارد در آنجا آن مرد یاری داون خدای تعالیٰ را کہ آنجا موطن آخرت باشد و دنیا را نیز
 شامل است و ما من امر مسلم یخسر مسلمان فی موضع یتقص فیہ من عرضہ و یتھک فیہ من حرمتہ الا نصرہ اللہ فی موطن بحیب
 فیہ نصرتہ و نیست بیح مرد مسلمان کی یاری دهد مسلمان فی را در جای کہ کم کرده میشود از آبروی وی و گرفته میشود در
 از حرمت و سے مگر آنکہ یاری دهد او را اللہ تعالیٰ در جانی کہ دوست میدارد در ان جا بجاہ یاری داون او را رواه
 ابوداؤد ۱۰۰ و عن عقبہ بن عامر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من رای عورتہ کسیکہ بہ بنید شمی بیح
 یا عیبی را در مسلمان و عورت چیز را گویند کہ شرم دارد و مکر و مہیب دارد آدمی طور آنرا دوست دارد کہ پوشیدہ ماند و اعضا
 کہ واجب است ستر او از زن و مرد و او اینجا معنی اول داشته اند و فی الصراح عورت اندام شرم مردم و هر چه از نودن
 و یدن آن شرم آید سیر نماید بہر کہ بہ بنید عیب و بدی کسی را فتنہ بایس پوشد آنرا بر مردم پیدا کند کان کن احی بود
 باشد آن کس کہ کسیکہ زندہ گردانید دختر ی را کہ دفن کرده شدہ است زندہ در زمین چنانکہ در جاہیت میکردند و بر
 آوردن آن مدفون را از قبر تا نیر در رواہ احمد و استندی صحیح و وجه تشبیه ستر عورت با حیا مودودہ آن گفتہ اند کہ حسرت
 دریدہ شود پرده وی کشف کردہ شود عیوب وی از شرم و خجالت چنان شود کہ گوید مرد دوست دارد کہ کاش مرده بود
 اما عیب وی ظاهر شدی چون پوشیدہ شد عیب وی گویا زندہ گردانیدہ شد پس پوشیدن عیب وی بنزد زندہ گردانیدہ
 شد چنانکہ مودودہ کہ در حدیث مردن بوزیر آوردن از قبر زندہ گردانیدہ شد و طبعی گفتہ کہ وجه تشبیه از تکاب
 امر عظیم است یعنی چنانکہ احیای مودودہ امری عظیم است ستر عیب مردم نیز امری عظیم است تشبیه داد این را بان تا با
 شود مردم بستر عیوب و عورات مردم بشوق میل این ثواب عظیم اما پوشیدہ نماید کہ این وجه تشبیه با حیا مودودہ
 بخصوصا زساند امور عظیمہ در عالم بسیار است چرا از میان آن تشبیه باین غریب نادر داد و فالوجہ الاول اقرب و نسبت اللہ
 اعلم ۱۸۰ و عن ابی ہریرہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان احدکم مرآة اخیه بدستی یکی از شما آئینہ
 برادر خود است فان رای بہ اذی پس اگر بہ بنید یکی از شما در برادر خود عیبی و مکر و بی فلیط عنہ پس باید کہ دور کند آن
 اذی را از و سے و شنول گردد و با صلاح حال وی بہر و چہ کہ تواند بہ تنبیه و اسلام و زجر و نصیحت چنانکہ شرط است رواہ
 الترمذی روایت کرد این حدیث را ترمذی ضعیف نسبت بضعف کرد و آنرا بمی نهایت مدیونین لفظ ضعیف است و فی رواہ

که ولای داور المؤمن مرآة المؤمن مسلمان آئینه مسلمان دیگر است یعنی می نماید او را عیب را و اعلام ذنبیه میکند بر او
چنانکه آئینه که هر چه در شخص رانی است اگر چه اندک چیزی باشد و امی نماید یعنی مسلمان مطلع میگردد بر عیوب خود
با اعلام مسلمان دیگر چنانکه مطلع میگردد بر زشتی روی خود بنظر در آئینه رویم فرمود قدس الله سره صوفیه همیشه بخیرند
ما دام که کاشش میگردند باشند از احوال یکدیگر و چون متفق شوند هلاک شوند و از برای تقویت و تائید این معنی
فسر مود المؤمن اخ المؤمن مسلمان برادر مسلمان است یعنی ناصح و معاضد اوست یکف عمت ضیعتہ باز میباید
و دفع میکند از وی چیزی که در وی ضرر و ضیاع و هلاک اوست و بوجه من در راه و حفظ میکند نگاه میدارد حق او را
پس او و فائزانه او غیبت نمیکند او را و اگر کسی غیبت کند منع میکند سکوت نمی ورزد بلکه حفظ میکند تمام
حقوق او را در نفس و مال و عرض و بعضی معنی حدیث المؤمن مرآة المؤمن اینچنین گویند که مسلمان چون در مسلمان دیگر
عیب نقصان بیند باید که بداند که این عیب و نقصان اوست که در آئینه و سه می نماید و از خود داند و متنه گردد
و نفس خود رجوع نماید و در مقام از آن در صلاح حال خود شود این معنی صحیح و دقیق است و لیکن سوق حدیث
موافق آن نسبت کما لا یخفی ۱۹۰ - و عن معاذ بن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من حمی مؤمرا
من منافق کسیکه حفظ کند نگاه دارد مسلمان را از شر منافق که غیبت میکند او را یا ظلم میکند بر وی و ظالم معنی اول
است و عنوان منافق دال است بر آن چه غیبت گری کار منافقان است در حضور غیبت یکسان نه باشند و نیز قول
اولیعت الله ملکاً یحیی لحمه یوم القيمة من نار جهنم برانگیرد خدای تعالی فرشته را که نگاه دارد گوشت او را یعنی جسد او را
روز قیامت از آتش دوزخ مناسب معنی غیبت است که چون حفظ و حمایت کرد از غیبت که در حکم اکل لحم است
حمایت کرد حق سبحانه و تعالی او را نیز از آتش دوزخ و من زمی مسلمانیشی و بریدید بشینه و هر که دشنام کند مسلمان را یا بجز
در حالیکه بخوابد بدان چکیز عیب او را جسد الله علی حبه جهنم مجوس و موقوف دارد او را خدای تعالی بر پل
دوزخ حتی تخرج مما قال تا آنکه بیرون آید از آن چسبند که گفته است بر اضی کردن خصم یا تعذیب بقدر گناه رواه ابوداؤد
۲۰۶ - و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم خیر الاصحاب عند الله خیرهم لاصحابه
بهترین یاران نزد خدا بهترین ایشان است بیار خود و او گسندة ترقق او را و خیر الجبر ان عند الله خیرهم بچاره و بهترین
همسایه نزد خدا بهترین ایشان است همسایه خود را رواه الترمذی و الدارمی و قال الترمذی نه احدیث حسن
۲۱۰ - و عن ابن مسعود قال قال رجل للنبی صلی الله علیه و آله وسلم یا رسول الله کیف لی ان اعلم اذا حسنت اذا
اسات گفت مردی آنحضرت را چگونه حاصل شود مرا علم به نیکو کاری خود و بد کاری خود یعنی چگونه دانم که من نیکم یا بد
فقال انسی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اذا سمعت جیرانک تقولون قد حسنت فقد حسنت چون شنوید
همسایه خود را که می گویند بچقیق نیک کردی تو پس تحقیق بدان که نیک کردی و اذا سمعتهم تقولون قد اسات

و چون بشنوی همسایه که میگویند تحقیق بد کردی تو پس بدان که بد کردی یعنی نیکی و بدی تو گویا ہی و اذن همسایه معلوم گردد و او این باجه و پوشیده نماند که این در حق همسایه خواهد بود که مردم با انصاف و درست گویشند و اغلب دوستی و دشمنی محسوسا و معراجا نماند مثل این در حدیث اتم شهدا ان الله فی الارض کفیت اند ۲۰ و عن

عائشه رضی الله عنها ان النبي صلی الله علیه وآله وسلم قال انزلوا الناس منازلهم فزادوا یوم یوم و ما در مرتب ایشان یعنی حد و مرتبه هر یکی را نگاهدارید یکی است شریف و اهل عزت و دیگری وضع و ذلیل هر دو را یکسان نداری و تقصیر و تکبر هم هر یک چنان سلوک کنی که موجب ایذا و خط مرتبه نگردد و او ابو داؤد در حیا را العلم من آرد که

عائشه رضی الله عنها طعامی من خور و تخمیری ازان راه در گذشت پارچه نانی بوسه بفرستاد پس ازان سوخت بگذشت گفته فرستاد که طعامی حاضر است اگر میل داشته باشید بآید یکی از حاضران از تفاوت حال شان پرسید گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود انزلوا الناس منازلهم ان مسکین بآین نان پذیرا رضی است و اگر با سوار نیز بچینین میگردیم که باوسه کردیم ایذا می کشید و امانت میدید **الفصل الثالث**

۲۱۲ و عن عبد الرحمن بن ابی قزافه بنسب قات تخمیف را و دال ممله در آخر صحابی است معهود در اهل حجاز ان النبي صلی الله علیه وآله وسلم قوضار یوما فجعل اصحابه تمسحون بوضوءه رواه است از عبد الرحمن که آنحضرت وضو کرد و روزی پس مسح کردن گرفتند یاران او بآب وضوی وی سابقا گذشته است که مراد بآب وضو صیبت اکثر بر آنند که بقیه آب است که در آوند از وضو باقی مانده و بعضی آب وضو که از اعضا جدا شده نیز مراد داشته اند

فقال النبي صلی الله علیه وآله وسلم ما یحکم علی هذا پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم چه چیز داشت شمارا برین کار قالوا حب الله ورسوله گفتند با محبت برین کار را بر محبت خدا و رسول خدا است فقال النبي صلی الله علیه وآله وسلم پس فرمود آن حضرت من سره ان یحب الله ورسوله او یحب الله ورسوله کسیکه شاد میگردد و اندر او را که دوست دارد خدا و رسول او را یا دوست دارد او را خدا و رسول او و این مرتبه بالاتر از اول است و در حقیقت هر دو مستلزم یکدیگرند چه هر

دوست دارد خدا و دوست دارد و بجهت و بجهت بر بجهت بر فرمود که هر که محبت خدا و رسول خدا می خواهد غلیصه در حدیث پس باید که راست گوید سخن خود را اذا حدثت چون گوید سخن بر او لیود امانته اذا اتمن و باید که ادا کند و بسا امانت مردم را که نزد او است چون نهاد شود نزد وی و بحسب جوار من جاوره باید که نیک کند همسایگی کسی را که همسایه شده او را یعنی دعوی محبت خدا و رسول خدا یا امثال این امور که تمسح بآب وضو است مثلا چندان بونت ندارد و برفس شایع است

و ثابت نیست که در عهد دوران امتثال او امر و نواهی است خصوصا این امور که صدق حدیث و ادای امانت و حسن جوار است و در معاملات و حقوق تاس بدان ابتلا غالب است و گو با که در ایشان چیزی یافت که موجب تهاون و تقصیر در ادا این حقوق بود ازین جهت تخصیص کرد و الله اعلم مولانا احمد مجتبی شبانی رحمه الله علیه مردی بود در ناگور متدین و متبع یکی از

۲

اغنیای بیوات که در ادای حقوق برادر تقصیری داشت در پیش شد و در خدمت مولانا افتاد تا بعدی که آب بر آس
خاقانه و سه می کشید روزی او را دید که کوزه آب بگریه می گفت یا ابوامجد حق با منیا از تو راضی نمی شود برو خا

بر او در باب و حق او را داد کن و او را از خود راضی ساز ۰۲۰ و عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه

وآله وسلم یقول لیس المؤمن بالذی تشیع و جاره جامع الی جنبه نیست مسلمان کامل کسیکه سیر منجور و در بنایه لوگرسنه

سبت در پیسوی او را چهار روایت کرد این هر دو حدیث را ابیهقی فی شعب الایمان ۰۲۰ و عن ابی هریرة

قال قال رجل گفت ابوهریره گفت مردی یا رسول الله ان فلانة تذاکر من شدة صلواتها و صیامها و صدقاتها فلان

زن ذکر کرده میشود از بسیاری نماز وی در روزه وی و تصدق وی یعنی میگوید که عبادت بسیار میکند غیر آنها تو

چیر آنها بلسا آنها جز این که آن زن میخرباند همسایهای خود را بزبان خود قال هی فی النار فرمود آن حضرت که در

در آتش دوزخ خواهد بود سبب ایندای همسایها و نماز و روزه و تصدق با وجود آنکه افضل عبادات اند کفارت آن

گناه وی نخواهد شد قال گفت آن مرد یا رسول الله فان فلانة تذاکر من قلة صیامها و صدقاتها و صلواتها پس بر سر

فلان زن دیگر ذکر کرده می شود از کمی روزه وی و تصدق وی و نماز وی بعد از آن بیان کرد کمی صدقه او را

بقول خود و آنها تصدق بالا ثوار من الاقط بیدستی این زن تصدق میکند پاره از فروت که چیزی تسلیل و حقیر است و لا تود

بلسا نهاجیر آنها ولیکن ایندای کند بزبان خود همسایها سے خود را قال هی فی الجنة گفت آنحضرت این زن در بهشت خواهد بود

و تقصیری که در بسیاری نماز و روزه و تصدق دارد ایندای آنرا کردن همسایها را تلافی آن میکند رواه احمد و ابیهقی فی

شعب الایمان ۰۲۰ و عن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وقف علی ناس جلوس و هم از ابی هریرة

سبت که آنحضرت ایستاد بر مردی که نشسته بودند فقال الا اخیر کم خیر کم من شکر کم پس فرمود آیا خیر نکند شمار اینکیت من

شما و ممتاز کرد انم نیکترین شمار از بدترین شما یعنی بیان کنم که نیکترین شما کیت و بدترین شما کیت قال گفت ابوهریره

فکتوا پس خاموش ماندند آن مردم گو یا سبب خاموشی ترس از آن باشد که تشخیص نماید که این نیک است و این

بد نه مفهوم عام و بعنوان کلی فقال ذلک مثلث مرات پس گفت و مکرر گردانید آنحضرت این کلام را سه بار فقال بل

بلی پس گفت مردی آری یا رسول الله اخیر ناخیر نامش شرنا خیره ما را و بیان کن تو سینه کن نیکترین ما را از بدترین ما

فقال پس فرمود آنحضرت خیر کم من ریجی خیره و یومن شره و بدترین شما کسی است که امید داشته باشند مردم نیکی او را

و این بوده باشند از بدی او و شر کم من لایرجی خیره و لا یومن شره و بدترین شما کسی است که امید نداشته باشند مردم

نیکی او را و این نبوده باشند از بدی او و آنکه امید نیکی او دارند و از بدی او این نباشند یا از بدی وی این نباشند اما

امید نیکی او دارند بدین است نه نیکتر است و نه بدتر رواه الترمذی و ابیهقی فی شعب الایمان و قال الترمذی همینا
حدیث حسن صحیح ۰۵۰ و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان الله تعالی قسم منکم اخلاکم

خدای تعالی قسمت کرد میان شما خلقها و سیرتهای شما را که از جمله دین است کما قسم بنکم ارزاقکم چنانچه قسمت کرد میان شما رزقهای شما را که از ابواب دنیا است بعد از آن تفصیل آن کرد و تفصیل اخلاق کرد برارزاق و قسم نمود

و ان الله تعالی لعظی الذی امن بحیب و من لا یحب بحیبی که خدای تعالی میدهد دنیا را که مراد ببارزاق اینجا است کسی را که دوست میدارد و کسی را که دوست نماند و کافر یا مومن مطیع یا عاصی و لا یعطی الذین یالان بحیب و یسید بدین را

که اخلاق نیک است مگر کسی را که دوست میدارد باز برای تاکید و تقویة حکم ثانی فرمود من عطاء الله الذین نفضت حبسه پس کسی که بدهد او را خدای تعالی دین را پس تحقیق دوست داشته است او را باز برای تاکید این معنی که دین اخلاق

نیکی است گفت و الذی نفسی بیده لا یسلم عبد حتی یسلم قلبه و لسانه یخدا سوگند مسلمان نه شود بنده تا آنکه مسلمان شود و مطیع گردد و دل و زبان او اسلام قلب تطهیر اوست از عقائد باطله و اسلام لسان بازداشتن از مالا یعنی کذا قال

الطیب و ظاهر آنست که عبارت از تصدیق و اقرار است بلکه کفایت از تسویت ظاهری و باطنی و تخصیص قلب و لسان از جهت بودن آنها در اسلام و ایمان و لایوسن حتی یا من جاره بوالقده و ایمان کامل نیآورده باشد تا آنکه این

گردد و همسایه او بهیاس او را این نیز از اخلاق است و تخصیص سمیت بودن اوست عمده در معاملات خلق و ذکر ایمان اینجا براسه کمال مبالغه است گویا که حقیقت ایمان که تصدیق قلبی است موقوف است بر آن و چون اصل معنی

ایمان این گردانیدن مخبر است از تمذیب مناسب ذکر او با من گردانیدن همسایه از بوائق و الله اعلم و عمن ابی هریره ان النسبی صلی الله علیه و آله و سلم قال المؤمن ما لفت مسلمان محل و مکان الفت و محبت است چه در

اجتماع دین و اسلام بر الفت است و حق سبحانه منت نهاد بر مومنان تبالیف قلوب ایشان بقول خود گفته اعدا الفت بین قلوبکم منت نهاد بر حبیب خود صلی الله علیه و آله و سلم تبالیف قلوب مومنین بقوله هو الذی ایدک بنفک

و بالمومنین و الفت بین قلوبهم الایه و لاخیر فین لا بالفت و لایؤلف و نیست نیکی در سیکه الفت نمیکند و محبت ندادند پس از او الفت کرده نمیشود و محبت داشته نمیشود و او را یعنی مسلمانان دوست ندارند و او را ایمان چون سبب الفت و

محبت است مومن آلف و مالوف و محب و محبوب باشد و او چهار و است کرد این دو حدیث را احمد و ابویقی فی شعب الایمان و عمن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من نفسی لا حد من اشی حاجه کسیکه بر آرد و میری از است

حاجتی و کاری فی الصراح تصنیف و اذتن و حاجت روا کردن بریدن سیره بهادر خالی که می خواهد که شاد گرداند او را و بقضای آن حاجت فقده سر فی پس تحقیق شاد گردانید مرا و من سر فی فقده سر الله و کسیکه سر و گرداند مرا پس تحقیق راضی

گردانید خدای را و من سر الله و کسیکه راضی گرداند خدای تعالی او دخله الله بخت در آرد او را خدای تعالی در بهشت و عمن قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من اغاث موهوبا و هم از انس است گفت گفت آنحضرت

کسیکه فریادری کند و گینشی را کتب الله ثلث سبعین مغفرة بنویسد برای وی خدای تعالی بقصد دوسه آمرزش او کرده

فینما صلح امره کله کی از ان هفتاد و سه آمرزش آمرزشی است که در سه صلح کار او است همه یعنی کار دنیا و آخرت
و نشان و سبب آن در جات یوم القیمة و هفتاد و دو آمرزش مراد و موجب زیادت درجات است روز قیامت

و حکمت در عیب السیرضی ایضا قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و روايت است از انس و از ابن مسعود
که گفتند گفت آنحضرت انخلق عیال الله مخلوقات حکم عیال خدای تعالی دارند که نفقه و قوت ایشان بر دست فاحش
انخلق الی الله پس محبوب ترین خلق بتوسعه خدا من حسن الی عیال کسی است که نیکی کند بسوی عیال خدا روی السیفه

الاحادیث الثلثة روایت کرد یعنی این هر سه احادیث را فی شعب الایمان ۱۰۰ و عن عقیبة بن عامر قال قال رسول
صلی الله علیه و آله وسلم اول انحصین یوم القیمة جار ان نخستین دو خصم که بیکدیگر خصومت کنند و حق خود را از یکدیگر طلبند
و همسایه اندر واه احمد و درینجا اشکال آورده اند که در حدیث دیگر آمده اول چیزی که پرسش نموده حساب کرده شود نماز
و در حدیث دیگر اول چیزی که حکم کرده شود بدان میان مردمان قضیه خون است و جواب داده شده است باینکه حدیث اول

ازین دو حدیث نسبت بحقوق الله و ثانی نسبت بحکم کذافی الزجاجة علی ابن ماجة للسيوطی ۱۱۰ و عن ابی هريرة ان

رجلا شکى الی الله صلی الله علیه و آله وسلم روایت است از ابو هریره که مردی شکایت کرد بسوی آنحضرت قسوة قلبه
سختی دل خود را که علاج آن چیست قال امسح راس الیتیم و اطعم المسکین گفت آنحضرت در بیان علاج سختی دل دست بگذران
بشفقت بر یتیم و خوراک طعام مسکین را یعنی تعطف و مهربانی کن بر خلق که کسر صورت قساوت کند زیرا که علاج غضب
می باشد چنانکه علاج کسی که مبتلا بکجاست بتواضع و بیجمل بساحت پس علاج ابتلا بقساوت قلب نرمی و مهربانی
نمودن باشد و وجه تخصیص یتیم و مسکین از اشارت قول حق جل و علا که فرمود او اطعام فی یوم ذی مسغبة یتیم است
او مسکینا ذمیرة مفهوم است زیرا که مراعات یتیم و مسکین را اتمام عقبه شاقه داشته از جهت وجود زیاده مشقت و مجاهدت
در آن بر که عقبه شاقه در آید پیدا شود نرمی در دل او و مسامحت در نفس وی رواه احمد ۱۲۰ و عن سراقه بن لیث

صحابی است ایمان آورده روز فتح که ان الله صلی الله علیه و آله وسلم قال الا اذکم علی افضل الصدقة آباد لکم یکسبکم
شمار ابرقاضل ترین صدقات انجا که مروده الیک لیس لها کاسب غیرک افضل صدقات صدقه کردن و نیکی کردن نسبت
بر خسترتو در حالی که بازگردانیده شده است بسوی تو یعنی طلاق داده او را شوهر او و باز آمده و خانه تو افتاده و نیست مر
این خدمت را کسب کننده و نفقه رساننده جز تو چنانکه پسری نداشته باشد که خدمت کند یا کسی دیگر که مونت او کشد ناچار
در خانه پدر آمد و افتاد رواه ابن ماجة

باب احب فی الله من الله ۲۳

ترجمه باب در نسخ و معنی حب فی الله محبت داشتن بوجه الله و از جهت خداوند تعالی بی مشارکت مواد شوب و یاد
اغراض و فی معنی علت آید چنانکه در قول وی تعالی الذین جاہدوا فینا یعنی آن کسانی که جاہد کردند از جهت ذات ما
و طلب ما گویند التفرک فی معرفة الله واجب یعنی برای معرفت خدا و معنی من الله نیز من اجل الله گفته اند معنی

از برای خدا و رضای او و من نسبت به معنی علت است چنانکه تری اینم تقض من الدع و گفته اند که در فی الله سبب الله بیشتر است که محبت را منظور ذات الله ساخته شد و برین نقشه برآمال هر دو عبارت یکی آمد و خالی از تکراری نبود و نوشته گفتند آنکه معنی حب فی الله محبت بنده مر خدا را معنی حب من الله محبت خدا مر بنده را و این معنی از لفظ حب من الله ظاهر ترست لئنا احادیث باب در معنی کثیر واقع شده مگر حدیث دوم از فصل اول و در نسخه و بعضی بعد بعد از احب فی الله نیز نوشته اند اما خلاصه و در نسخهای دیگر موجود نیست و احادیث درین باب بسیار مذکور شده و ظاهر از ترک او در نسخ محبت

فصل اول - احب فی الله با اعتبار مقابله و الله اعلم - **الفصل الاول** - عمن عایشه رضی الله

عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الارواح جنود مجنونة ارواح پیش از تعلق با بدن مثل شکر با بودند که بیکجا جمع بودند پس از آن آنها را متفرق ساخته و با بدن فرستادند فماتت عندها ایتلاف پس آنها که شناسا بودند از آنها بخلافت مناسبت و مشارکت در صفات الفت گرفتند و آشنا شدند بعد از تعلق به بدن و ماتت که شناسا و آنها که ناشناسا بودند بی مناسبت مختلف شدند و بیگانه گشتند چنانکه کسی نیست و محبوب خود را گم کرده باشد باز با و این تعارف و تکرار در دنیا با الهام آبی است بی آنکه با او ایشان باشد و هم در آن موطن میان خود آشنائی و بیگانگی یکدیگر داشتند و ازینجا است که نیکان به نیکان آشنا و محب و مائل باشند و بدان بدیان و اگر محبت بعضی عوارض در سبب قصه بفلاف این افتد تا در بود و آخرت مال و مرجع بان گردد که اصل است و رواه بخاری و رواه مسلم عن ابی هریره روایت کرد این حدیث را از عایشه بخاری روایت کرد و از اسلام از ابی هریره و چون هر یکی از شیخین روایت از صحابی دیگر کرد این حدیث را متفق علیه گفت چه متفق علیه در مصطلح محدثین بر تقدیری باشد که هر دو از یک صحابی روایت کنند چنانکه در مقدمه معلوم شد و ازین حدیث معلوم شود که ارواح اعراض نیستند مخلوقند پیش از اجساد و لیکن لازم نیاید از آن قدم ارواح و خود در حدیث واقع شده که پیدا کرده شد ارواح پیش از اجساد بد و هزار سال تمام لازم آید که قول بخلق آنها بعد از تمام بدن و تشویق آن باطل باشد مگر آنکه مراد بخلق آنها قبل البدن بصفت مذکوره تقدیر آنها باشد چنانکه در این تاویل مخالف هر چه حدیث است و الله اعلم + + + و عمن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان الله اذا احب عبدا اخذای تعالی چون دوست بیدار و بنده را از زندگان خود و راضی میگردد از وی و اراده خیر و هدایت و توفیق میکند مر او را و القای رحمت بروی دعا جبرئیل می خواند جبرئیل را فقال انی احب فلانا فاحب به پس میگوید حضرت رب العزت جل جلاله تحقیق من دوست میدارم فلان بنده را پس دوستدار تو او را قال فیجبه جبرئیل گفت که حضرت پس دوست میدارم فلان بنده را جبرئیل به ثنا و دعا و استغفار و محبت لقای وی نم نیاید فی السماء پس ندا می دهد جبرئیل یا مرآتی در آسمان برای شنو ایندین فرشتگان فیقول ان الله محب فلانا فاحب به پس میگوید جبرئیل بفرشتگان صلوات دوست میدارم فلان بنده را پس دوست دارید شما او را فیجبه اهل السماء پس دوست میدارند آن بنده را آسمانها

مخالف هر چه حدیث است و الله اعلم + + + و عمن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان الله اذا احب عبدا اخذای تعالی چون دوست بیدار و بنده را از زندگان خود و راضی میگردد از وی و اراده خیر و هدایت و توفیق میکند مر او را و القای رحمت بروی دعا جبرئیل می خواند جبرئیل را فقال انی احب فلانا فاحب به پس میگوید حضرت رب العزت جل جلاله تحقیق من دوست میدارم فلان بنده را پس دوستدار تو او را قال فیجبه جبرئیل گفت که حضرت پس دوست میدارم فلان بنده را جبرئیل به ثنا و دعا و استغفار و محبت لقای وی نم نیاید فی السماء پس ندا می دهد جبرئیل یا مرآتی در آسمان برای شنو ایندین فرشتگان فیقول ان الله محب فلانا فاحب به پس میگوید جبرئیل بفرشتگان صلوات دوست میدارم فلان بنده را پس دوست دارید شما او را فیجبه اهل السماء پس دوست میدارند آن بنده را آسمانها

که فرشتگان باشند تم بوضع که انقباض فی الارض پسته نهاده میشود مر آن بنده را قبول و محبت در دلهای زمینیان که مردم اند بلکه جن و انس و اذا انقبض عبد او عاجز بویل نقیول انی انقبض فلانا فانقبضه و چون دشمن بیدار و اندر تعالی بنده را و ناراستی میگردد و از وی و اراده شر و ضلالت و خذلان و عقاب میکند او را بخواند جبرئیل را پس میگویی بتحقق من و دشمن بیدارم فلان بنده را پس دشمن دار تو او را قال فیقبضه جبرئیل گفت آن حضرت پس دشمن بیدار و او را جبرئیل بدم و نفس برین و کراهت لغای او نم نیادی فی اهل السماران انقبض فلانا فانقبضه پسته نهاده و بیدار جبرئیل بفرمان الهی تعالی در آسمان که خدای تعالی دشمن بیدار و فلان بنده را پس دشمن دار پسته او را قال گفت آنحضرت فیقبضه پس دشمن بیدارند آسمانیان آن بنده را تم بوضع که انقبض فی الارض پسته افکنده میشود مر آن بنده را دشمنی در دلهای زمینیان رواه مسلم و بخاری نیز روایت کرده است از اظاهر اقولت بران مطلع نشده که ذاقیل ۳۰۰

عنت قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله لقیول یوم القیمتة این التی یون بحبلالی و هم ازانی هریره و است است که گفت گفت آنحضرت بدستی که خدای بیدار و زیامت که با دوست دارندگان یکدیگر بسبب بزرگی من بکومت عنت من الیوم انظلم فی ظلی امر و جای و هم ایشان را در سایه خود یوم لا اطل الا ظلی در روزیکه نیست سایه جز سایه من مراد از سایه خدای تعالی یا سایه عرش است چنانکه صریح در بعضی احادیث آمده و اضافت بوی تعالی برای تشبیه و تعظیم است یا مراد از سایه حق گفت که در رحمت است چنانکه السلطان ظل الله آمده و یا سایه عبارت از رحمت و نعمت چنانکه گویند عیش ظلیل یعنی زندگانی خوش رواه مسلم ۲۰۰ و عنت عن النبی و هم ازانی هریره است از ب

صلی الله علیه و آله و سلم ان رجلا زارا خاله فی قریه اخری که مروی قصه زیارت کرد بر ادوی را که مر او را بود در ده فارصه الله فی مدرجه ملک پس منتظر بنشاند خدای تعالی برای او در راهی که می گذشت فرشته را مدینه بفتح منیم را و جیم راه قال این ترید پرسید آن فرشته از آن مرد که میخواهی که بروی قال ارید اخالی فی هذه القریة گفت آن مرد می خواهم که باین ده بروم تا ملاقات کنم بر ادوی را که مراست درین ده قال بل لک علیه من نعمت تر تبسا گفت فرشته آیا هست مر ترا بروی حق نعمتی که مالک شوی وستیفا کنی آنرا یعنی برای طلب جزای نعمتی که او را داده بروی و بعضی گفته اند که مراد آن است که آیا هست تر نعمتی بروی که داده آن را و میخواهی که ترتیب و تمام کنی آن نعمت را و اصلاح کنی آن را و معنی اول مناسب ترست بمقام زیرا که غالب است که آدمی بقصد استیفای عوض جزای نعمت خود میسر و دو معنی ثانی مناسب ترست بمفهوم تربیت و گویند که تربیت یعنی تملیک نیز آمده قال لاگفت آن در جواب فرشته نیز و هم برای تربیت نعمت غیرانی اچیتنی الله نسبت مراد است زیارت مگر محبت و دشمنی او را بوجه الله و طلب عنای او تعالی قال فانی رسول الله الیک بان الله قد احبک کما احبته فیه گفت فرشته پس بدست من و ستاده خدایم بسوی تو ما خبر و هم ترا که خدای تعالی دوست داشته ترا چنانکه دوست داشته تو او را برای خدا

روا مسلم ۵۰۰ و عن ابن مسعود قال جابرجل الی النبی گفت عبد الله بن مسعود آدم مردی بسوی پیغمبر خداست
 علیه وآله وسلم فقال پس گفت آن مرد با رسول الله گفت لقول فی رجل چه میگویی و چگونه حکم می کنی در مردی که حب نما
 و لم یحیی بهم دست داشته است گری راوندیده و در نیافته است ایشان را و نرسیده و صحبت نداشته باشند ایشان را
 کرده با آنچه ایشان عمل کرده اند فقال المرء مع من احب پس فرمود آن حضرت مرد با کسی است که دوست داشته است
 ایشان را یعنی معتبر دوستی است اگر چه در نیافته و نرسیده و کار نکرده اگر چه محبت کامل که اعتبار را شاید همان است که
 بتابعیت و موافقت کشد اما اصل آنجذاب و اعتقاد مورث محبت و اتحاد است این بشارت مرد است از آن مسلمانان
 و علماء و اعیان اولیایا که اسید است که فرود از زمره ایشان خیزند و با ایشان باشند انشاء الله تعالی شفق علیه ۵۰۰ و عمر
 انس ان در جلاقال روایت است از انس که مردی گفت یا رسول الله متی الساعة کی می آید قیامت قال گفت آنحضرت
 و یک و ای بر تو و ما عدوت لها چه آماده کرده از عمل صابح برای قیامت یعنی این را چه میرسی که قیامت کی خواهد
 عملی کنی و کاری بس از قیامت هر وقت که شود طاهر آنحضرت را این سوال وی خوش نیامد و گمان برد که از وی نعمت و
 استباده می پرسد یا از خوف و اعتقاد قال گفت آن مرد ما عدوت لها آماده نکرده ام و کاری نساخته ام برای قیامت
 الا انی احب الله و رسوله مگر این است که دوست میدارم خدا و رسول خدا را چون آنحضرت این کلمه را شنید از وی
 و معلوم کرد که از روی خوف و اعتقاد می گوید قال فرمود انت مع من احبیت تو با کسی خواهی بود که دوست میدار
 او را چون خدا را دوست میداری در جوار رحمت و عزت وی خواهی بود و چون رسول خدا را دوست داری پس
 از مقام قربت و عنایت وی بهره در باشی اگر چه مقام او بلند تر و عزیز تر است که کسی تا بنجا نرسد اما نور محبت و بهیت و
 بر همان و تابان وی خواهد تافت و قربت وی مشرف خواهد ساخت قال انس نماز است اهلین پس جوا
 بشی بعد الا سلام فرم هم بها گفت انس چون فرمود آن حضرت این کلمه را و بشارت داد با این نعمت عظمی ندیدم مسلمانان
 که خوشحال شد با شنیدن هیچ چیزی بعد از خوش حالی با سلام که داشته اند همچو خوش حالی ایشان باین کلمه که فرمود
 آنحضرت اصل ایمان و اسلام است و این بشارت نیز متفرع بر دو اثر و فیه اوست متفق علیه ۵۰۰ و عن ابن
 موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مثل الجلیس الصابح و السوی کما مل المسک و نافع الکیة حکم و ما
 هم نشین نیک و بد مثل حال بر دانه مشک است که با خود دارد و دو دم کنند که بکس است بکس کاف و سکون یا
 تحت نیه و نه آهنگری و مشک که بان بپسند و جمع وی با کیار است بیا و اما کور بود نام کوره آهنگران است که از
 کل بنا کنند و جمع وی اکوار بود و گیران جمع هر دو آید و در نهایت گفته کیر نام همان کور است که از گل بنا کرده شد و فرق
 قول بعضی است فحال المسک اما ان سیدیک پس بر دانه مشک با آنکه سید برتر از ان مشک و می بخشد بی عوض
 الا انما بهای محله و بذال تبسمه الا عطار و حدیثهم عا و جمله و سکون ذال معجمه نام عطیبه که از قسمت غنیمت کسی رسد

۵۰

واما ان قبض می برند و اما ان سجد مندرجاً طبیعتاً یا آنکه میبای از ان مشک بوی خوش یعنی اگر مشک نرسد بوی خود سجد
 و از همین صاحب اگر فیضی و نعمتی بشخص نرسد همین بس است که ساعتی در محبت او خوش حال بشوی و فارغ غمی
 و نافع الکثیر اما ان بجزق ثواب و در رهنده کبر یا آنکه میسوزد جا همای ترا و اما ان سجد مندرجاً طبیعتاً یا آنکه میبای از وی بوی برآید
 همچنین صاحب بیاض میکند و ضائع میکند وقت را و میرسد بر پایه اعتقاد او میسوزد لباس تقوی را و اگر این نباشد بی ذوقی است
 فنا خوشی وقت لغت است متفق علیه **الفصل الثانی ۹۰** و عن معاذ بن جبل قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول
 من جبل که از عظامی صحابه است گفت شنیدم آنحضرت را که می گفت قال الله تعالی جنت محبتی استجا بین فی گفت پروردگار قسم
 ثابست و واجب شده دوستی من مردوست دارندگان یکدیگر نسبت من دوستی من و استجا السین فی و بهم نشینندگان
 بهجت من و ذکر و شای من و المیز اورین فی و زیارت کنندگان یکدیگر را برای من در ضای من و المتباد لین ستم
 و بر یکدیگر بذل مال کنندگان بهجت من و طمع در ثواب من بی شوب سمع و ریا راه مالک و فی روایت الترمذی و در روایت
 ترمذی آمده که قال گفت آن حضرت یقول الله تعالی میگوید خدا تعالی استجا بون فی جلالی لهم منابر من نور دوست دارندگان
 یکدیگر را بهجت عظمت و جلال من مرایشان را منبر باست از نور یعنی روز قیامت یعظم النبیین و الشهداء رشک
 می برند ایشان را پیغمبران و شهیدان اینجا اشکال می آید که چون رو باشد که انبیا افضل الناس اند علی الاطلاق و شهیدان
 که جان و مال خود را در راه خدا بذل نمودند با آن فضل عظیم که ایشان را حاصل است رشک بر ندرین جماعه که این عمل
 باین آسانی کردند و رشک بر فضول بر فاضل نبود و جانش آنکه میگویند که مراد از غیبه اینجا استحسان و شناسست چه حقیقت
 معنی او که طلب مثل استجا ایشان دارند یعنی انبیا و شهیدان را ایشان شنا گویند و مقام ایشان را استحسان نمایند جواب دیگر آنکه
 کلام سینه بر فرض و تقدیر است یعنی اگر انبیا و شهیدان را بر کسی غیبه بودی برایشان بودی و مشهور در جواب آنست که
 تواند که در مفضول صفتی باشد که در فاضل نباشد با وجود فضائل و کمالات که در جنب آن صفت مفضول محوسست چنانکه
 یکی هزار غلام خوش روی با چندین صفتها و هنرها دارد و یکی دیگر غلام چوپردی دارد که شیر یک است که آنرا نیز می خواهم
 که او را باشد بسبب غایت شوق و حرص بر احراز فضائل و مرضیات حق یا آنکه انبیا صلوات الله علیهم نیز بجانب فی
 دارند بر وجه اتم و اکمل فاقم و بعضی گویند که این حالت در محشر باشد پیش از در آمدن بهشت و فوز نعیم آن دلیل دو جا است
 قرب الهی تعالی و در حدیث آمده بیاید که صفت ایشان نیست که ایشان را خونی و خزنی یعنی تشویشی و تردوی نباشد و این
 و فارغ البال باشند و مردم دیگر را گرفتاری نفس بود و انبیا را تر و دامت و اهتمام بحال ایشان باشد پوشیده نماند
 که اشکال مذکور در انبیا صحتی دارد اما در شهیدان چنین است چه در وقت میل محبت الهی شاید که کمتر از شهید بود بلکه بیشتر از آن
 باشد و الله اعلم **در ۹۱** و عن سر رضى الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان من عباده

لانا سامع بانبياء ولا شهداء بدستی که از بندگان خدا آد میانه که نیستند ایشان پیغمبر و نه شهید بقیعیم الا بیا و شهداء
یوم القيمة رشک میزند ایشان را پیغمبران و شهیدان روز قیامت بکانه من الله سبب مرتبه ایشان که نزد خدا دارند
قالوا صحی گفتند یا رسول الله خبر نامن هم خبر بکن تو ما بان را کیستند ایشان قال هم قوم سماوا بروح الله ایشان قومی آن
که دوست داشتند یکدیگر را جهت روح خدا بضم را در اصل یعنی آنچه زنده شود بوی بدن و مراد بوی اینها قرآن دارند
و در قرآن مجید میفرماید و كذلك اوحینا الیک روحنا من امرنا چنانکه حیات ابدان بروح است حیات قلوب بقرآن باشد
و در قاموس گفته قرآن را یکی از معانی روح گذشته و دوست داشتن صحبت قرآن یا بان معنی است که جهت جامع و باشد
محبت ایشان قرآن است یعنی دین اسلام یا بان معنی که قرآن باعث و آمرست بموالاة مؤمنین و تنجیب بیکدیگر یعنی
مراد از روح وحی دارند که آن سینه از معانی روح است و این نزدیک معنی اول است و بعضی مراد از روح الله محبت دارند
چه محبت سینه سبب حیات و نشاط و تازگی و لهاست چنانکه محبوب را گویند منت روحی و در بعضی نسخ روح بفتح نیز تصحیح
کرده اند که معنی رحمت آید فروج در بحران های رحمت و رزق کذافی الصالح و مال جمیع معانی یکی است یعنی دوست داشتن
برای خدا علی غیر ارحام منیم در حالیکه تنجیب ایشان واقع و منی است بر غیر قرآبتهای رحم که میان ایشان باشد و لا اهل
یتعاطونها یعنی است بر ما لها می که دادوستدی کنند آنرا میان یکدیگر فوالله و جوهم لنور پس بخدا سوگند که رویها سه
ایشان منورست بلکه عین نورست مبالغه و انهم لعلی نور بدستی که ایشان پر نور اند یعنی نرسد با از نور اند چنانکه در حدیث
سابق گذشت یا مستولی و متمکن بر نورند مقصود بیان است و جلالت و رفیع شان و مکان ایشان است لا ینحون
اذ اخاف الناس فیترسند و ترسند مردم و لا ینحون اذ اخزن الناس و اندوگین نمیشوند و ترسند بیکدیگر اندوگین شوند
مردم و قرره بده الآیه و خواند آنحضرت برای استشهاده و اثبات ولایت خدا را ایشان را و نفی خون حسن را از ایشان
این آیت را که الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یخزنون رواه روایت کرد این حدیث را بان لفظ که مذکور شد ابو اود
رواه فی شرح آیه عن ابی مالک و روایت کرد او را می گفته در شرح آیه از ابی مالک اشعری بلفظ اصباح بلفظی که در
مصباح مذکورست مع زواید بازایدیه های دیگر چنانکه در مصباح است و کذافی شعب الایمان و همچنین روایت کرده
بلفظ مصباح بازایدی با و شعب الایمان ۲۰ و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا بی در
گفت آنحضرت مرا بی در غفاری را یا با ذرای غری الایمان اذ فقی امی ابو ذر کد ام کی از عرو های ایمان محکم است
عروه بضم عین همسده و سکون راهر چه تشک نموده و جنگ در زده شود بوی مثل عروه اعمال که بار بسته میشود بوی و عروه
کوزه که بسته وی باشد اعتبار کرده شد برای آنچه تشک کرده شود بوی در دین از ارکان ایمان و صفات آن معنیست
ای ابو ذر رسید انی که کدام کن ایمان و صفت وی محکم ترست تا تشک کرده شود بوی و رنجات خست و ثواب آن
قال لغت ابو ذر الله و رسول الله علم خدا و اول خدا و انما ترست این کله عادت صحابه بود که چون آنحضرت چیزی از ایشان

کتاب

می رسید ایشان حواله بعل خدا و رسول خدا میکردند و با او اشتراک قال گفت آنحضرت الموالاة فی اللہ دوستی و
 پیوستگی کردن با هم از جهت خدا و محب فی اللہ و بغض فی اللہ دوست داشتن کسی را از جهت خدا و دشمن داشتن از جهت خدا
 و با ابی بیتی فی شعب بیان **عمر بن ابی هریره** ان انسبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال اذا عاوا المسلم اخاه چون عیادت میکند
 مسلمان مسلمان دیگر را اوزاره یا زیارت میکند و بدین وی می آید قال اللہ تعالی میگوید خدای تعالی طوبت خوشتر است
 زندگانی تو در دنیا و آخرت و طاب مشاک و خوشتر است رفتن تو که اینجا آیدی و بهر گام که زدی ثوابی بدست آید و سه
 و ثوابت من کجاست مثل لا و گرفتاری از بهشت منزله را و این قرینه احتمال دعانیز دارد یعنی خوش باو زندگانی تو و خوش
 راه رفتن تو و گرفتاری تو از بهشت منزل رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب . . . و عمر لعنت ام بن عبد کرب
 صابی است نزد کسی را و سعد و دست در اهل شام عمر انسبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال اذا احب الرجل اخا
 چون دوست دارد مردی مسلمان را قلینبره انه یحبہ پس باید که خبر کند آن مرد آن مسلمان را که وی دوست میدارد و او را
 زیرا که این باعث استماله قلب و اجتناب الفت و محبت است و چون داند که وی دوست میدارد حقوق محبت
 رعایت کند و در دعا و نصیحت وی باشد رواه ابو داؤد و الترمذی . . . و عمر انس قال مر رجل بالنبی گفت آن
 گذشت مردی پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و عنده ناس و نزد آنحضرت مردمان بودند فقال رجل من عنده ان
 لاحب هذا بعد پس گفت مردی از آن کسان که نزد آنحضرت بودند بدوستی که من دوست دارم این مرد را که گذشت
 از جهت خدا فقال انسبی پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اعلمت آید انانید این مرد را که تو دوست میداری
 او را قال لا گفت ندانانید ام قال فرمود قسم الیه فاعلمه بر خیز و بر بسوی او پس بدانان او را فقام الیه فاعلمه پس بر جا
 و رفت بسوی او پس بدانانید او را که من دوست میدارم ترا فقال انسبی گفت آن مرد در دعای او احبک الذی استثنی
 که دوست دارد ترا آن کسی که دوست داشتی تو مرا از برای وی یعنی اللہ تعالی و باید که چون یکی بدگری گوید انی احبک
 در جواب وی گوید احبک اللہ قال گفت انس که راوی این حدیث است ثم رجع پسترباز آمد این کس فسأله انبی پس پرسید
 او را پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که چه گفت آن مرد در جواب تو فاجبره بما قال پس خبر داد آنحضرت را بانچه گفت آن مرد
 در جواب و قال انسبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انت مع من احببت تو با کسی خواهی بود که دوست میداری او را و لکن
 ما احببت و مر تراست جز او اجرائی نیستی کردی برای خدا و محبت داشتن وی بلکه در هر عمل و معنی اعتبار ثواب
 چشم داشتن از خدا عزوجل حسب بحسب ما و سکون بین اسم است از وی و اصل لفظ از حساب است یعنی شمردن گویند که این
 فعل را احببت نیت ثواب در حساب می در آرد و نظر اعتداده است باربران می گمارد رواه ابی بیتی فی شعب الا لیس
 و فی بدایة الترمذی و در روایت ترمذی باین لفظ آورده که المر مع من احب و له بالکتاب مرد با کسی است که دوست میدارد
 او را و او را اجرائی کسب کرده نیت ثواب . . . و عمر انی معیدانه مع النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فقبل ابو سعید

از آنحضرت شنیدیم که می فرمود و لا تصاحب الا مؤمن یا مری مکن و صحبت مدار مگر مسلمان را یعنی نه کافر را یا مسلمان صحیح را نه فاسق را و مؤمن این معنی است قرینه او که فرمود و لا یاکل طعامک الا لقی و باید که نخورد طعام ترا مگر مردی بر مینیز گایس یعنی طعام تو باید که از وجه حلال باشد تا قابل خوردن متقیان شود و باید که متقیان را بخورانی نه غیر ایشان را منع از مصاحبت و مواکلت کفار و نجس با سبب الفت و محبت نکرد و از مصاحبت ایشان صفات ذمیه سزا است نکند و گفته اند که باین شرط در طعام دعوت است نه طعام حاجت زیرا که حق سبحانه و تعالی ثنا کرد بر جماعه که طعام میدهند مسکین و یتیم را و اسیران ایشان کافران بوده اند پس برای دفع حاجت طعام بکافران داد

رواه الترمذی و ابوداؤد و الدارمی ۴۸۰ + و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم المرء یمن خلیفه مرد بر دین دوست خود است یعنی هر که دوست دارد کسی را البته بر مذہب و سیرت وی باشد **الفصل الثانی** احمد کم من یجالل پس باید که نظر و اندیشه کنی از شما که را دوست میدارد و راه احمد و است ترمذی و ابوداؤد و ابویوسف فی شعب الایمان و قال الترمذی هذا حدیث حسن شریف و قال النووی اسنادہ صحیح مقصود مولف ازین تطویل مبانی در رد بر کسی است که توهم کرده که این حدیث موضوع است و حافظ سراج الدین قسنوینی مردی است که بر صاحب مصابیح اخذ کرده و گفته که این حدیث موضوع است و شیخ ابن حجر عسقلانی بروی رد کرده و گفته که ترمذی این حدیث را تحسین نموده و جا کم تصحیح کرده است که اقال سیوطی ۴۹۰ + و عن زید بن نعانه بفتح نون و بن نعانه صحابی است حاضر شد حنین را باشد که بعد از ان اسلام آورد و ترمذی گفته که شناخته شده است مراد از اسمع او **الفصل الثالث** و صاحب جامع الاصول او را در صحابه ذکر کرده و ابو حاتم گفته بصری تابعی است و صحبت ندارد و ابن جریر او را در ثقات ذکر کرده و الله اعلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا آخی الرجل الرجل چون بر او گریه و مردی دیگر را دوست دارد او را فلیساله عن اسم و اسم باید که پرسد او را از نام وی و نام پدر وی و من هو و باید که پرسد که از کدام قبیله و کدام مردم است فانه اوصل للو دة زیرا که بدستی این پرسیدن نام وی و پدر و قبیله و خویشان وی پیوند دهند ترست صحبت و مودت را و رواه الترمذی ۶۶۰ + **الفصل الثالث** و عن

قال خرج علينا رسول الله یرون آمد بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قال فرمود اندرون ای الامسال احب الی الله تعالی آیا درمی یابید که کدام عمل از اعمال فاضل ترست نزد خدای تعالی قال قائل الصلوة و الزکوة گفت گوینده از جماعه صحابه که حاضر بودند نماز و زکوة محبوب ترین اعمال اند نزد خدا قال قائل الجهاد و گفت گوینده دیگر کارزار کردن بکافران محبوب ترست قال انسبی گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ان احب الاعمال الی الله تعالی احب فی الله و انقض فی الله بدستی که محبوب ترین اعمال بسوی خدا دوستی از جهت خدا و دشمنی از جهت خدا است اینجا اشکال می آید که چون روا باشد که حب فی الله و بغض فی الله محبوب تر از صلوة و زکوة و جهاد باشد و حال آنکه آنها

یعنی در جماعت و تنهایی ذکر یکش واجب فی الله و بعض فی الله و دوست دار هر که را دوست داری بر آن

خدا او دشمن دار هر که دشمن داری برای خدا یا بارزین بل سعادت ان الرجل اذا خرج من مینه زاراها

ای یا بارزین آیا میدانی که مرد چون سیر و ن آید از خانه خود و قصد زیارت برادر مسلمان کشیده بیرون آید

ملک در پی میسرند او را بقصد هزار فرشته مشایخت در پی رسیدن کسی را کلمه صلوات علیه همه آن فرشتگان دعا

برعت میفرستند بروی او استغفار میکنند او را و یقولون ربنا انزل فیک قصده و یسکونید فرشتگان اس

پروردگار ما بدستی این شخص بوند کرد و صحبت داشت از برای تو پس بوند کن او را برعت و صحبت خوش

فان استطعت ان تعمل حبدا فی ذلک پس اگر میتوانی که بکار در آری من خود را در زیارت برادر مسلمان فاعل

پس کن آنرا بطاقت داری بذل محمود کن در ان ۶۰ و عن ابی هریرة قال کنت مع رسول الله صلی الله علیه

وسلم فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابو هریره بودم بان حضرت پس گفت آنحضرت ان فی ابنته بعدا

بدستی که در پشت مقوناست من یا قوت از یا قوت و عمد بضم عین و سیم جمع عمود و بفتح عین علیها غرف من زبده

بر ان ستونها غرفناست از زبرجد و غرف بضم غین و فتح راجع غره بضم غین یعنی منزل رفیع لها ابواب مفتحة مران

غرفها را در باست کشاده داشته شده یعنی کما یضئ الکوکب الدری روشن میشود و می درخشد آن غرف و ابواب

چنانچه روشن میشود و می درخشد ستاره روشن فقالوا پس گفتند صی یا رسول الله من لیکنها که می باشد در ان غرفها

قال فرمود انما بون فی الله و المتجالسون فی الله و التلاقون فی الله می باشند در ان غرفها دوست دارندگان یکدیگر

را با خدا و هم نشینندگان برای خدا و ملاقات کنندگان برای خدا روی الیه یعنی بالاعادیت ان الله رویه و بیت کرد

بهی این سه حدیث را فی شعب الایمان ۲۰۰ باب مائینی عن من التهاجر و التقاطع

و اتباع العورات فی اصلاح تهاجر بیان و فی القاموس تهاجر ان تقاطعان تهاجر و تهاجر

بافتح و تهاجر انما بالکسر و چون معنی تهاجر تقاطع است قول رس و التقاطع بیان تفسیر تهاجر بود و مراد ترک

ملاقات و سلام برادر مسلمانان است و بریدن پیوند صحبت و اخوت اسلام زیاده بجهت روز و آن مطلق ممنوع منعی

نموده است گفت مائینی عن من التهاجر و تقاطع و عورات جمع عورت است و سابقا گذشت که عورت از چه شرم

دارد و مکروه است و آدمی ظهور آنرا و دوست دارد که پوشیده ماند از عیب نقصان که در دست و اتباع عورت است

در پی آنها رفتن و عیبهای مردم چیدن و چون این تفسیری از تقاطع و باعث بر این است هر دو را در یک باب آورد

الفصل الاول عن ابی یوسف الانصاری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا یحل لرجل ان یترک

انها و حلال نیست مرد را ترک دادن برادر مسلمان ما و بریدن رابطه اخوت از او و ما دام که او برین شرط است

فوق ثلثه ایام زیاده بجهت روز و ازین قید مفهوم میگردد که تا سه روز حرام نیست چون در طبیعت آدمی غضب و بد

بجای

و بواطن امور ایشان بنفس خود یا ببا و منت غیر و ثانی بنفس خود و وجه نمی بختد بر تطلب خبر و خبر آن باشد که شاید بعد از اطلاع بر جز حدی پیدا شود یا طبعی حادث گردد و لا تا جثوا و بخش نکند یکدیگر بخش بسکون جسم حزبی از پاره بها خواستن تا دیگری در افتد و در اصل بر آن سخن صید را گویند و بعضی گویند که بخش در حدیث بمعنی بر غلانییدن بعضی مر بعضی را بر شتر و خصومت و لا تا حسد و او بدخواهی کشند یکدیگر را و حدیثی زوال نعمت غیر ظالم یا آرزوی آنکه نعمت او بین رسد کذا فی القاموس و لا تا عضو او دشمنی نکند یکدیگر یعنی احترام نکند از اسباب حدوث آن و آداب و بعضی قهری است که بنده را در آن خستباری نبود و بعضی گفته اند که مراد دینی از تباعض نمی از اختلاف در اموات است بدعت زیرا که استبداع در دین و برشتن از راه راست سبب بغض و عداوت است و لا تا بر او و نصیبت نکند در پشت یکدیگر و طبعی گفته که مراد تباعد تقاطع است زیرا که هر یکی از متقاطعیین پشت میدهد دیگر را یعنی اعراض میکند در او ای حقوق اسلام و کونوا عبادا و اندر خوانا و باشید همه بندگان خدا برادران یکدیگر یعنی چون همه شما بندگان یک مولی اید همه در عبودیت برابر باشید و با یکدیگر برادر شمس و تباعض و تدابر بگذارید و فی روایه و لا تا فوا گفت اند که تنافس یعنی حسد یا قریب بان است و احتمال دارد که معنی تنافس سبب و رغبت باشد بنیاحنا که در حدیث آمده که میترسم بر شما که فرسخ کرده شود بر شما دنیا پس تنافس کشید در آن معنی رغبت ناماید و ناست فی شئی ای رغبت نیست شوق علیہ

۲۰ و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یفتح البواب اثنته یوم الاثنین و یوم اربعیس کشا و میشود در پاس بهشت روز دوشنبه و چشمنه یعنی گویند که این کنایت است از کثرت مغفران و در گذشتن از جرائم خلق و اعطای ثواب و رفع درجات و صواب آنست که محمول بر ظاهر است چه عمل مخصوص بر ظواهر واجب است مادام که دلیل صحت از آن نباشد و فتح باب علامت صفت باشد فیغفر کل عبد لا یشکر بالحدیث یا پس آمرزید میشود مر هر بند را که شکر یکدیگر را نیکو داند بخدا

خیزد را و مراد بشکر در باب عدم غمغمه ان کفر میدارند پس نمی ماند تا آمرزید بهیج مردی الا رجل کانت بینة و بین آیه شحنا و اگر مردی که هست میان او میان مسلمانان دشمنی گویند فیقال انظر و انظر حتی یصل علیا پس گفته میشود ملائکه را مملت و پس این مرد در آن یکدیگر دشمنی گویند و از آنجا آنکه صلح کنند یکدیگر انظر و انظر همزه که ظاهر از باب افعال

اصال رو او مسلم ۲۰ و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تعرض اعمال الناس فی کل جمعة مرتین عرض کرده میشود عمل های مردم بر پروردگار تعالی یا بر فرشته که موکل است بر جمع صحف اعمال در هر هفته دو بار جمعه چون چتر ایام هفته است و هفته بوی تمام میگردد و اطلاق کردند بر وقت یوم الاثنین و یوم اربعیس روز دوشنبه و روز چشمنه فیغفر کل عبد مومن پس آمرزید میشود مر هر بنده مسلمان را الا عبدا بینة و بین خیمه شحنا و مگر بنده که میان او و میان برادر وی دشمنی است فیقال انظر و انظر حتی یصل علیا یا بشکر از آنجا که رجوع کنند و باز آیند از دشمنی رواه مسلم ۲۰ و عن ابن کثیر موم بن عقبه بن ابی معیط صحابه است اسلام آورد بکجه و هجرت کرد و ذکر کرده نشده است او را بکجه زوجه

و عن

و چون بحدیث آمد تزویج کرد اور عبد الرحمن بن عوف و بعد از وفات عبد الرحمن تزویج کرد اور عمرو بن العاص چست ماه
در تخت او بود پس مرد و پدرا و عقبه بنضم عین سکون قاف بن ابی سعید بنضم میم و فتح عین سکون تخمائی بن عمرو بن
اسید بن عبد شمس از مشرکان شہورست که شته شد به بدر قالت سمعت رسول الله گفت ام کلثوم شنیدم منیر خدا صلی
علیه وآله وسلم را بقول می گفت لبس الکذاب نیست دروغ گو اگر چه دروغ میگوید و الذی یصلح بین الناس آن کسی که
اصلاح میکند میان مردم و یقول خیر او یعنی خیر او میگوید سخنان نیک را و یبرأ من سخنان نیک را یعنی سخنان که صلاح
آرد اگر چه واقع است متفق علیہ و ناز مسلم و زیادہ روایت کرده است مسلم این عبارت را که قالت گفت ام کلثوم و لم ۱۰
و شنیدم من اورا یعنی ابی بنی می خواهد ام کلثوم از ضمیر اسم پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم برخص فی شئی مما یقول الناس
کذب گفت شنیدم آنحضرت را که رخصت کند و اذن دهد در هیچ چیز است از آنچه می گویند مردم که آن چیز دروغ است الا
فی ثلاث مگر در سه چیز است یکی در جنگ چنانکه سخنان گوید که جلالت ازان ظاهر گردد و دلهای شکر بیان ازان قوت
و دشمن فریب خورد اگر چه خلاف واقع باشد والا صلح بین الناس دوم صلح در دادن میان مردم چنانکه سخنان
آئند نقل کنند که موجب اصلاح و اتفاق گردد اگر چه واقع بود و حدیث الرجل امراته و سوم سخن کردن مرد زن خود را
و حدیث المرأة زوجها و سخن کردن زن شوهر خود را چنانکه بیکدیگر اظهار محبت و خوشنودی نمایند تا باعث ایلاف و تسام
گردد و ذکر و ذکرده شد حدیث جابر که اول وی این کلمه است ان شیطان قد ایس فی باب الوسوسة در باب وسوسه
در او اول کتاب و در مصابیح اینجاست که در ۱۰۶ الفصل الثانی عن اسماء بنت یزید قالت قال رسول الله گفت
اسما که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم لا یجوز الکذب الا فی ثلاث حلال نیست دروغ گفتن مگر در سه جا یعنی حلال
نیست مگر سه کذب کذب الرجل امراته یکی دروغ گفتن مرد زن خود را البقیه ما راضی گرداند او را ظاهر آنخصیص کذب رجل
مرأة را بزرگبے ذکر کذب امرأه مرد را باعتبار اکثر و غلب است چون زنان جاہل اند و بدگمان به تسلیه و ارضائی آنها بیشتر
حاجت می آید و حدیث سابق بر و مذکور شد و الکذب فی الحرب دوم دروغ گفتن در جنگ چنانکه مذکور شد و الکذب
لیصلح بین الناس سوم دروغ گفتن برای آنکه صلح آنگند میان مردم تا خلالت و نزاع موجب تهاجر و تقاطع گردد و رواه
والترمذی ۲۰۲۰ و عن عائشة ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال لا یكون مسلم ان یمجر مسلما فوق ثلثه یعنی باشد و بیجا
مسلمانا که چنانکه مسلمان را ترک و صحبت و سلام او را بالای سه روز فاذا لقیه سلم علیه ثلاث مرات پس چون
ببیند و پیش آید او را سلام دهد بر او سه بار کل فلک لا یرد علیه در هر مرتبه روز نکند مسلمان دیگر بر روی و نکند جواب
سلام او را فقدها با آنکه پیشتر با او گفت آنکه جواب سلام نگفت بگناه هجران یا بگناه خود یا بگناه مسلمان سلام بخند
یعنی سلام دهند و از گناه هجران بیرون آمد و گناه برگردن آن مانند جواب سلام نداد بلکه گناه مسلمان سلام نداد
برگردن او شد که جواب سلام او نداد رواه ابو داود ۲۰۳۰ و عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

قال لا یحل المسلم ان یجر اذاه فوق ثلث حلال نیست مسلمان را که ترک دهد بر او خود را بالای سه روز من هر فوق ثلث
 فوات دخل النار یکس یکس بجران کند بالای سه روز پس ببرد در آید آتش و وزخ را منی مستوجب و سختی دخول نار
 میگردد و چون در گناه در آمد گوید در آتش در آمد پس چون زنده است هم در آتش است رواه احمد و ابوداؤد
 ۲۰ . و عن ابی خراش السلی خراش بحجر خار مجبه و سلی بضم سین و فتح لام مخففه و بعضی گفته اند اسلی است نه
 نام او جید است بحا و دال هملتین بر وزن جعفر صحابی است روایت کرده است از وی ابوداؤد همین یک
 حدیث در حبر ان سمع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول شنیدم آنحضرت را که می گفت من بجر اذاهمته نمونگشنگ
 و که سیکه بجران کند بر او خود را یکسال پس این بجران کردن گویا خون او در تخم است در ترتب اثم شد بدلیل این مثل
 اوست بجمع و چون زیرا که قتل اکبر است بعد از شرک مقصود و مبالغه و تاکید است در منع از بجران چون بجران
 در مدت سال کامل از مجرای عادت بیرون است و باعث نهایت آزار خاطر گویا به تنغ اید او غصه و غم کشتن است

رواه ابوداؤد ۲۵ . و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا یحل لمومن ان یجر مومنا
 فوق ثلث ترجمه این گذشت فان مرت بثلث پس اگر بگذرد بر مومن سه روز فلیتله پس باید که بپندد پیش آید
 آن مومن را که بجران کرده است او را فلیس علیه پس باید که سلام دهد بر او سه فان رد علیه اسلام پس اگر رد کرد بر او
 سلام را و او جواب سلام او را نداد اشتراک کافی الاجر پس تحقیق شریک شدن هر دو در اجر و هر دو اجر و صلت مثل
 بجران و قطعیت یافتن اول با بدای سلام و ترک بجران دشمنی بجران سلام و قبول آن و ان لم یرد علیک و اگر
 رد کرد بر وی سلام را و جواب سلام وی نداد فقد بار بالا اثم پس تحقیق رجوع کرد و باز گشت بگناه و در بعضی نسخ
 باشد چنانکه معلوم شد و خرج اسلام من ابره و بیرون آمد سلام و بسته از بجران و گناه آن همه بار گناه برگردن آن

و یکر افتاد رواه ابوداؤد ۲۶ . و عن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الا اخرجکم بفضل من ربح
 الصیام و الصدقة و الصلوة گفت آنحضرت آیا خبر ندیم من شمارا بعملی که فاضل تر است در رجا و از در رجا روزه و صدقه
 و نماز که نافله باشد قال گفت ابودرداء قلنا گفتیم ما جماعه صحابه علی خبرده ما را بان عمل که فاضل تر است از در رجا این
 عبادات مذکوره قال اصلاح ذات البین گفت نیک گردانیدن احوالی که در میان یکدیگر است چنانکه بغض و عداوت
 و جنگ و جدل مثلاً میان جماعه اقما و ه و فساد راه یافته است آنها را مبدل با لفت و محبت و صلح ساختن و از فساد اصلاح
 آوردن و اصلاح ذات البین این معنی دارد و ذات البین نام آن احوال است که در میان مردم افتاده است و اصلاح
 نیک گردانیدن آنها و تبدیل آنها از فساد بصلح و فساد ذات البین هی الحائقه و فساد احوالی که ذات البین است
 است مطلق موی ستردن و حائقه موی سترنده و مراد اینجا هلاک کردن و از بیخ برکنیدن است یعنی فساد ذات البین
 خصیصه است هلاک کننده دین و از بیخ برکننده ثواب است چنانکه استرزه موی را از بیخ برمی کند و درین ترفیق تحریر است

بر اصلاح و دفع فساد و تحذیر و تنبیہ است از خلاف آن روایه ابو داؤد و الترمذی و قال نه احدیث صحیح . . . و عن الزبیر

قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ذب الیکم دار الایم من قبلکم گفت زبیر بن العوام که از عشره مبشره است که

گفت آنحضرت آمده است بسوی شما و سبایت کرده و در شما در و بیماری امتهما که پیش از شما بوده اند فی الصریح و سب

زم رفتن و کل ماش علی الارض و ایتیه و بیماری و اجماعت آن در و بیماری کدام است احمس و البغضار بدخواهی و دشمنی

هی الحاقه این بغضار حاقه است این چنین گفته طبعی و طبیعی هر راجع به بغضاداشته و گفته زیرا که بغضنا سخت تر است

تا اثر وی در رخه گری دین اگر چه قویتر است انتهی و اگر بهر یک از حسد و بغضادارند تا دلیل کل واحد من نخصلتین نیز

صورتی دارد بعد از آن در بیان مراد از حاقه فرمود لا اقول شملق اشعه نیکویم که بغضامی ستر دومی را و لکن شملق

الدین لیسکن می ستر دین و ایمان را و ازین خبر می گند آنرا رواه احمد و الترمذی . . . و عن ابی هریره عن النبی

صلی الله علیه وآله وسلم قال ایاکم و احمس دور دارید خود را از حسد فان احمس پاکل اکنات زیرا که حسد می خورد و سب برود

نیکو با را که تا کل النار اخطب چنانچه می خورد و میوزد آتش میزیم را رواه ابو داؤد و باین حدیث تسک کرده اند متذکر

برند سب خود که جسط است یعنی از تکاب معصیت باطل میگردد و اند عمل صلاح را و بدیها میبرد و نیکو با را از ذواهل سنت و جهات

انچنین نیست بلکه نیکبامی برود و بهیارا چنانکه فرمود ان اکنات نیز بهین البلیات و جواب از تسک ایشان باین حدیث

آشت که مراد از خوردن و بدون حسد حسنت را آن است که حسد باعث میگردد و عاقد را بر اطلاق مال و اطلاق نفس

و هتک حرمت محسود اگر بفعل نیاید غم آن دارد و لبسته و هتک حرمت بر غیبت خود البته موجود است پس روز قیامت

حسنت او را محسود میدهند در عوض بظالم که برگردن او است چنانکه در حدیث آمده است که مفلس از همت من کسی است

که روز قیامت با نماز و زکوة و صیام و قیام بیاید و با وجود آن یکی را دشنام داده و زده و دیگری را مال خورده و خود

رنجیده آن هر حسنت او را با آنها که بر آنها ظلم کرده بدین معنی جبط اعمال نیست نه محو و افشای آن از دیوان اعمال او و

اگر امر و زنا آنها را محو و فانی کرده باشند فرد آن مرد بکدام عمل آید و حدیث ناطق است باین او با اعمال روز قیامت و

جواب دیگر آنکه حسنت مضاعف میگردد و بستند او عبده صلاح وی پس چون از تکاب خطا یا کند از مضاعف محسود

ماند . . . و عمت عن ابی صلی الله علیه وآله وسلم قال ایاکم و سوز ذات البین فانها الحاقه دور دارید خود را از سب

ذات البین پس بدستی که او حاقه است حصر برای مبالغه است رواه الترمذی . . . و عن ابی هریره بکسب صا و کون

صاحبی انصاری بدری شاعر مازنی قعبه میگردد در جاهلیت بر دین ابراهیم و م تا آمد آنحضرت سینه را پس اسلام آورد

و وی در آن وقت شیخ کبیر بود و است کرده است از وی ابن عباس ان انشی صلی الله علیه وآله وسلم قال من ضار

ضارا الله بهر که گذرد سا ندکسی بهجت شرعی گذرد رساند خدای تعالی بوی فی الصریح ضرر گذرد رسانیدن خلاق مضاعف

که تک ضرر گذرد من شاق بشدید قاف شاق الله علیه و سب که خلاف و دشمنی کند بر کسی بے موجب خلاف و عدوان کند

خدای تعالی بر وی فی الصراح مشاوقه شفاق خلاف و دشمنی حاصل اشتقاق مشاوقه از شوق است بجز شوق یعنی حب و هر یکی از مشتقات لغزین مشتاقان در جانی است از دیگری و طبعی گفتند که مشاوقه از مشتقت نیز توان داشت باینکه تکلیف کند صاحب خود را بآنچه در طراقت اوست انتهى و این معنی نزدیکتر است بکلمه علی و الا مشاوقه بمعنی خلاف و عداوت بی علی آید و چنانکه در من شقاق الله و رسوله و من شقاق الرسول من بعد ما تبین له الهدی و بنا بر این معنی فرق کرده اند میان مضاره و مشاوقه در بعضی حواشی باینکه ضرر و مشقت متقاربان اند در معنی لیکن ضرر استعمال کرده میشود در اختلاف مال و مشقت در رسانیدن اذیت به بدن مثل تکلیف عمل شاق رواه ابن ماجه و است

وقال هذا حدیث غریب + ۱۱۰ و عن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ملعون من مضار مؤمننا و مکریرا نده شده و دورا نده شده است از درگاه توب و رحمت الهی کسیکه گزند رساند مسلمانان را یا مکر کند بوی فی الصراح مکر حیل و بدسگالییدن و سر یقتن رواه الترمذی و قال حدیث غریب + ۱۱۰ و عن ابی بکر الصدیق

صعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم المنبر بالابرأء تخضرت منبر ارقنادی بصوت رفیع پس آواز داد و خواند مردم را تا آواز بلند فقال پس گفت یا معشر من اسلم بلسانه ای گروه اسلام آرنده گان بزبان خود و لم فیض الایمان الی قلبه و رسید بهت ایمان تا دل ایشان لا تؤذوا المسلمین انما نکفیه مسلمانان را و لا تغیروهم و سرزنش نکنید ایشان را و لا تتبعو عوراتهم و زود در پی عیب های ایشان و طلب نکنید آزار فی الصراح تتبع در طلب حسبتی بر رفتن در پی آن فانه من تتبع عورة اخیه لم یسلم پس بدستی کسیکه تتبع کند عیب برادر مسلمان را تتبع الله عورة تتبع کند خدای تعالی عیب او را و من تتبع عورة یفرضه و کسیکه تتبع کند خدای تعالی عیبهای او را رسوا گرداند او را چه بیچ چیز بر وی مخفی نبود و لونی جوف رحله اگر چه باشد آن کس پنهان در میان رخت و جای بود و پشش و منزل خود رواه الترمذی

+ ۱۳۰ و عن سعید بن زید عن انس بن زید عن انس بن ابی الربیع ان من اربی الربوا و ایت از سعید بن زید که از عشره مبشره است از آنحضرت بدستی از رباترین ربا با ربا در لغت فزونی و زیادتی است و در شرع زیادتی گرفتن مردم و بیچ پس میفرماید افزون ترین ربا با الاستطالقه فی عرض المسلم تغیر حق در از کردن زیان و در اقادن در آبروی مسلمان بنیبت کردن و دشنام دادن و ترفع و تحجر نمودن و حقیر نداشتن بناحق و بی مصلحت شرعی و در قاموس گفته استطالت در لغت است ادوار قناع و تفضل و در صراح گفته استطالت مکر کردن و در از شدن چون در استطالت عرض گرفتن زیاد و بر آنچه استحقاق دارد بیشتر از آنچه خدمت است تشبیه داد از ابر با که زیادت بر حق می گیرد و این را ربا گفت زیرا که عرض مسلمان عزیز و شریف تر از مال اوست پس ضرر و فساد در گرفتن آن اکثر و او فرما شد و قید کرد و غیر حق زیرا که در بعضی احوال مباح است چنانکه صاحب حق مزانس را که حق وی نمیدهد بگوید ظالم یا شاه را جرح کند و ازین باب است حرج روایت که محدثین روایت را برای مصلحت حفظ دین کشند و سابقا معلوم شد که غیبت مباح است و در بعضی محال این نیز ازین باب است

روایت

رواہ ابو داؤد و ابویہنی فی شعب الایمان ۱۴۰ و عن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لما خرج لی لی
 ہر گاہ کہ بالابز و مرار پروردگار من یعنی چون بسراج رفتم مرت بقوم لسم اطفا من نحاس گذشتم بقومی کہ مرا ایشان است
 تا خان از من بخشون و جو ہم و صد در ہم می خراشند و وہیای خود را و سینہ نامی خود را خموش کنجاوشین بختین خراشید
 فقلت من ہولاء پس گفتم کیستند این قوم یا جبریل قال ہولاء الذین یا کلون کوم الکس و لقیون فی انوار اللہ
 جبریل این جماعت اند کہ می خوردند گوشتہای مردم را یعنی غنیت میکنند و دشنام میدہند و بدان آبروی مردم میسوزند
 و جو تعبیر از غنیت با کل کوم سابقا در باب الغنیت معلوم شد است و چون آبروی مردم بخشند و بدان فشرح شد نہ
 حق سبحانہ تعالیٰ رویہای کسینہای ایشان را ہم بست ایشان قبیح و خراشیدہ ساخت روایہ ابو داؤد ۱۵۰
 و عن استور عن انس صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من اکل برجل مسلم اکلہ مستور و بضم نیم و سکون سین مملوہ و فتح فوقا
 و سکون و او و کسر بر این شد او پتشدیدال صحابی است معروود در اہل کوفہ و ساکن شد مصر را و در وقت وفات آنحضرت
 پس کی بود روایت می کند سیکہ بخور و بسبب مردی یعنی بوسیدہ غنیت کردن او لقمہ را اکل بضم ہمزہ و سکون کان بمعنی تہ
 و اگر بفتح ہمزہ خوانند یعنی یکبار خوردن بود چنانکہ می بود کہ او بکبت عداوت غنیت و منقصت مسلمانان را خوش دارد شخصی
 نزد وی برود و خوش آمد او گوید و آن مسلمان را غنیت کند و باین وسیلہ برای خود نانی پیدا کند و وجہ رزق بیہرساند
 فان اللہ بطیرہ مثلہا من جنم پس بدستی کہ حق تعالیٰ بخورد آن غنیت گوارا مثل آن اکل از آتش و مزخ و من کسی تو باہر
 مسلم و سیکہ پوشانہ نفس خود را بجا بسبب مردی بہمان تنی کہ در اکل معلوم شد و این بر تقدیری کہ کسی برصیغہ معلوم باشد
 چنانکہ قرینین او کہ اکل و قامت و اما اگر برصیغہ مہول بخورد چنانچہ در نسخ مصححہ واقع است و معنی کسوت نیز موافق آنست
 کسوت بمعنی جامہ پوشانیدن است و ارادہ پوشانیدن نفس را کلفت است معنی آن شود سیکہ پوشانیدہ شود و اورا بسبب
 مردی جامہ فان اللہ بخیرہ مثلہ من جنم پس بدستی کہ خدای تعالیٰ می پوشاند او را مانند آن جامہ از آتش و مزخ
 و من قام برجل و سیکہ بایستہ بسبب مردی مقام سمعہ در بار در مقام شنوانیدن و نمودن مجاہد و محاسن را بعبت
 تا مردم ببینند و بشنوند سمعہ در چیزی کہ تعلق بجا سمعہ دارد و در بار در آنچه بجا سمعہ بصردار پس میفرماید ہر کہ بسبب
 مردی در مقام سمعہ و ریابا بستہ فان اللہ لقیوم لمقام سمعہ و ریابا بوم القیمہ بدستیکہ خدای تعالیٰ می ایستد بر آ
 او در مقام سمعہ در بار و زقیامت و این عبارت را دو معنی گفته اند یکی آنکہ سیکہ صلح و تقویٰ و زہد در دنیا ظاہر کند
 بجهت یک مردی صاحب مال و جاہ تا وی بشنود و ببیند و متقدرد و مال و جاہ خود را بروی صورت کند بایستد
 خدای تعالیٰ برای رسوا کردن او یعنی ارادہ کند فضیحت او را و ایستادہ کند او را در مقام سمعہ و ریابا یعنی بپسنداید
 ملائکہ را تا ندانند و ہند کہ مردی مرانی بود و برای خلق کار میکرد و بعد از ان عذاب کند او را عذاب مرانیان و معنی دیگر
 آنکہ کسی ایستادہ کند مردی را در مقام سمعہ و ریابا یعنی او را صلح و تقویٰ تعریف کند و بزہد و عبادت شہرت دہد

واین اکسیدت تحصیل طعام دنیا و حصول اغراض نفسانی خود کرد و مانند چنانچه خادمان در پیشان می کنند ایشان را از حائل و مصائد خود میگردانند و در روز قیامت خدای تعالی او را در مقام فضیلت و رسوائی ایستاده کند و خداوند است و زشتگان که این دروغ گو است که مردی را بدروغ شهرت داد تا اغراض نفس خود از آن حاصل کند بعد از آن عذاب

او را عذاب دروغ گویان رواه ابو داود ۱۶۰ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حسن الظن من حسن العبادة لمان نیک بودن بر مسلمانان و اعتقاد خیر و صلاح کردن بر ایشان از جمله عبادات حسنه است یا ناشی است از حسن عبادت یعنی هر که متعبد و نیکو کار است بر مردم گمان نیک می برد و بدگمان جز بدکار نبود به بیت

بدگمان باشد همیشه زشت کار نامه خود خواند اندر حق یار رواه ابو داود ۱۰۱ و عن عائشة رضی الله عنها قالت اقبل بعیر لصفیة یما رشه شتری که مصفیه را بود و عند زینب فضل ظهر و حال آنکه زوزینب زیادتی سواری بود یعنی

شتری داشت زیاده بر حاجت خود ظهر یعنی پشت است و معنی مرکب نیز آید فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لوزینب پس گفت آنحضرت مر زینب را اعطیها بعیر اید مصفیه را شتریکه زیاده بر حاجت تو باشد فقالت پس گفت

زینب بطریق استفهام انکاری انا اعطی تلک الیهودیة من میده هم شتران صفیه بیوید رضی الله عنها و شترجی بن ابی یهودی بود ولیکن از اولاد یارون علیه السلام بود و غزوه خیبر بدست افتاده بود پس آنحضرت او را آزاد کرده در

حباله نکاح خود آورده و بعضی از اولاد مطهره را با وی سو مرتزاجی بود و عائشه رضی الله عنها از آنها بود آنحضرت است حمایت و رعایت وی میکرد روزی او را عایشه بیوید خواند و سقط گفت وی بشکایت پیش آنحضرت آمد فرمود با او

که بگو که من پیغمبر زاده ام و تو دختر ابو بکر رضی الله عنه و چون زینب بوی دشتی کرد و غضب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر او پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر زینب فخر با او الحجه و الحرم و بعضی صفر پس مجبور ساخت آنحضرت زینب را تمام

ماه ذی الحجه و محرم و پاره از ماه صفر رواه ابو داود و ذکر کرده شد حدیث معاذ بن انس که اول این لفظ است

من جمی مؤمنانی باب الشفقة والرحمة . الفصل الثالث . عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

عسی علیه السلام سرق دزدی بن مریم رجلا سیرق وید عیسی علیه السلام مردی را که دزدی میکند فقال له پس گفت مراد عیسی علیه السلام سرق دزدی کردی تو قال کلا گفت دزدی نکردم من و الله می لا اله الا هو سوگند آن کسی که

نیست معبودی بحق مگر وی فقال عیسی آمنت بالله و کذبت نفسی ایمان آوردم بخدا و دروغ گویا ختم من خود را شنید تصدیق کردم ترا در سوگند تو و بر شتم از آنچه گمان بر دم و تکذیب کردم نفس خود را و ازینجا معلوم شود که اگر کسی سوگند

خورد هر چند بر خلاف آن معلوم بود باید علم خود را شتم ساخت و بموجب او عمل کرد و از جهت تعظیم نام حق رواه مسلم ۰۲ و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کما و الفقرا ان یکون کفرا ان ذک است فقر که فقرا ای امری میجو بفر کرد

زیرا که فقر باعث میگردد انسان را بر ارتکاب محارم و معاصی مقصد آنکه فقر خروج از شدت آن چون نبات شدت و محنت است